

# اقتصاد ایران و نفت صد دلاری؛ فرصت‌ها و تهدیدها



**سید غلامحسین حسن تاش**  
مدیر مسئول ماهنامه اقتصاد انرژی

و تشخیص روند متغیرهای کلان را دشوار می‌کند. اما تجربه‌ی شوک دوم نفتی در سایر اقتصادهای نفتی به خوبی قابل مطالعه است و در هر حال در اختیار بودن این دانش و تجربه تکرار خطاهای گذشته را نابخشودنی می‌نماید چرا که به قول عرب‌ها: "من جرب المجرب حلت به الندامه".

نروژ کشوری است که پس از وقوع شوک اول نفتی و حدوداً در سال ۱۹۷۵ به یک کشور نفتی تبدیل شده است و قبل از آنکه نفتی شود توسعه یافته بوده است و معنای عمیق توسعه یافتگی نیز توان فائق شدن بر مشکلات جدید است. با این وجود ملاحظه می‌شود که این کشور یکی از نگران‌ترین کشورهای نسبت به ورود درآمدهای نفتی به اقتصاد خود است و یکی از محکم‌ترین مکانیزم‌های ذخیره‌ارزی را به وجود آورده است. حتی بسیاری از کشورهای نفتی منطقه خلیج فارس هم اینک دقت زیادی در کنترل این درآمدها دارند.

پدیده‌ی بزرگ شدن دولت یکی از عوارض وابستگی به نفت است. افزایش درآمدهای نفتی و توهم افزایش توان سرمایه‌گذاری (بدون توجه به زیرساخت‌ها)، موجب می‌شود که دولت نفتی دائماً بزرگتر شود. حاکمیت تفکر سخت‌افزاری یکی از مشکلات ذهنی مدیران کشورهای توسعه نیافته است که درآمدهای هر چه بیشتر نفتی و توان بیشتر خرج کردن برای تأمین سخت‌افزار، این نوع تفکر را تشدید می‌کند. بحران بهره‌وری در کشورهای توسعه نیافته ناشی از عدم تناسب سخت‌افزارها و نرم‌افزارهاست و لذا با افزایش قیمت نفت این بحران شدیدتری می‌شود و شاخص‌های بهره‌وری افت می‌کند. وابستگی دولت به درآمد نفت حتی بر روابط دولت و ملت هم سایه می‌اندازد و صحنه سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این پدیده را حتی در گفتمان مدیران این کشورها می‌توان جستجو کرد. دولت

سازوکار بازارها نکرده‌اند و حداقل از دهه ۱۹۷۰ به بعد، همه‌ی تلاش خود را جهت به حداقل رساندن وابستگی به نفت به کار گرفته‌اند و چندان هم طرفی نبسته‌اند و ما در یکی دو سال اخیر شاهد افزایش شدت نیاز و وابستگی جهان به نفت هستیم. اما همان پدیده‌ی افزایش نسبی درآمدهای نفتی از منظر اقتصاد داخلی و نحوه‌ی ورود و نشست آن به اقتصاد، محل اضطراب و نگرانی و به عبارتی یک تهدید است.

اقتصاد توسعه نیافته و وابسته به درآمد تک محصولی اصولاً یک اقتصاد بیمار است و لذا افزایش این درآمد می‌تواند شدت بیماری را افزایش دهد. ممکن است یک معنادار تخدیر شده، از افزایش فرصت دسترسی خود به مواد آفیونی خوشحال و مسرور شود؛ اما یک ناظر آگاه و چشم‌نگران، از این واقعه نگران و مضطرب خواهد شد. بیماری‌های ناشی از اثر شوک‌های افزایش قیمت نفت بر اقتصادهای وابسته به درآمد نفت، امراض متعدد و متنوعی هستند که امروزه ادبیات اقتصادی مربوط به آن توسعه یافته است و تحت عنوان "نفرین منابع" از آن یاد می‌شود. تجربه شوک اول نفتی پس از وقوع آن در سال ۱۳۵۲ به روشنی در کشور ما وجود دارد، شوک افزایشی مذکور، دوران برنامه تجدید نظر شده پنجم عمرانی رژیم گذشته یعنی سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ را به یکی از تیره‌ترین دوره‌های اقتصادی آن رژیم و ایران تبدیل نمود. البته در آن زمان به اندازه‌ی امروز تجربه در مورد تزریق بیش از حد دلار نفتی به اقتصاد وجود نداشت.

درآمدهای نفتی رژیم را دچار توهم قدرت و درآمد نمود، با فشار شاه برنامه پنجم مورد تجدید نظر قرار گرفت و شاخص‌های برنامه بیش از دو برابر افزایش یافت و در شرایط عدم توسعه یافتگی، فقدان زیرساخت‌های مناسب و فقدان ظرفیت جذب، پدیده رکود-تورمی بر اقتصاد کشور سایه انداخت و شاید بسیاری از آثار و تبعات عملکرد آن دوران را هنوز بتوان در اقتصاد کشور ردیابی نمود.

شوک دوم نفتی در اثر انقلاب ایران و کاهش تولید و صادرات نفت ایران ناشی از تحولات انقلاب و حوادث و وقایع بعد از پیروزی انقلاب رخ داد.

آثار شوک دوم نفتی در انقلاب ایران چندان قابل ردیابی نیست. علی‌رغم افزایش قیمت، درآمد نفتی ایران در دوره مذکور، به دلیل کاهش میزان صادرات افزایش قابل توجهی نیافت ضمن اینکه تحول قیمت با نابسامانی‌ها و تحولات گسترده اقتصادی بعد از انقلاب هم‌زمان شد که امکان تفکیک

افزایش قیمت جهانی نفت و نسبت آن با اقتصاد ایران را باید از دو منظر جداگانه و احیاناً متضاد مورد توجه قرار داد. یکی منظر روابط و جایگاه بین‌المللی اقتصاد ما و دیگر کشورهای صادرکننده نفت است و یکی جایگاه و منظر داخلی. افزایش قیمت نفت از منظر اول یک موهبت و نعمت و از منظر دوم یک نگرانی است.

از منظر تجارت خارجی و روابط اقتصادی بین‌المللی کشور، افزایش قیمت نفت یک فرصت مغتنم است. مطالعات زیادی در زمینه تجارت بین‌المللی و روابط تجاری میان کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته انجام پذیرفته است که نشان می‌دهد رابطه مبادله (یا نسبت قیمت کالاها و وارداتی به کالاهای صادراتی) دائماً به ضرر کشورهای توسعه نیافته صادرکننده مواد خام اولیه بدتر شده است، بنابراین اینکه با افزایش نسبی قیمت نفت این رابطه مبادله ناعادلانه قدری عادلانه‌تر می‌شود، مسأله‌ای مثبت است و طبیعتاً باید مورد استقبال ما قرار گیرد.

گفتم افزایش نسبی قیمت‌های نفت. توجه به این نکته ضروری است که اگر قیمت‌های واقعی نفت را (به جای قیمت‌های اسمی) مورد توجه قرار دهیم توهمی که در استناد به قیمت‌های اسمی به ذهن منتقل می‌شود تا حدود زیادی تعدیل خواهد شد، به عنوان نمونه بررسی‌ها نشان می‌دهد که قیمت اسمی ۶۱ دلار متوسط سبد نفت اوپک در سال ۲۰۰۶، ارزش واقعی حدود ۱۲/۵ دلار سال ۱۹۷۰ میلادی را داشته است؛ یعنی با این ۶۱ دلار، سبدهای کالاها و خدمات قابل خریداری بوده است که در سال ۱۹۷۰ با ۱۲/۵ دلار قابل خریداری بوده است. بنابراین از منظر اقتصاد بین‌الملل و تجارت خارجی نه این سطوح از قیمت‌ها چندان خارق‌العاده هستند و نه جای نگرانی وجود دارد. البته بعضی مطرح می‌کنند که تداوم قیمت‌های بالا از این منظر هم برای کشورهای نفتی نگران‌کننده است چرا که: کشورهای صنعتی را به فکر صرفه‌جویی و بهینه‌سازی انرژی و جایگزینی سایر انرژی‌ها به جای نفت می‌اندازد و نهایتاً موجب کاهش تقاضای ایشان برای نفت خام می‌شود و ممکن است ذخایر نفتی روی دست کشورهای صاحب آن بماند.

قبلاً در این زمینه و در رد این دیدگاه در مقالات دیگری به تفصیل سخن گفته‌ام و در اینجا هم به این نکته اکتفا می‌کنم که کشورهای صنعتی همواره به نفت و سایر حامل‌های انرژی به عنوان کالاهایی استراتژیک نگر بسته‌اند و هرگز آن را به

متکی به مالیاتی که مردم پرداخت می‌کند همواره بر سر سفره مردم نشسته است و لذا از وضعیت اقتصادی مردم و خصوصا تولید درآمد و ثروت در جامعه به سرعت مطلع می‌شود و حداقل برای اینکه بتواند مالیات بگیرد و خود را اداره کند نمی‌تواند نسبت به سرنوشت اقتصادی جامعه بی‌تفاوت باشد. اما در دولت رانتیر نفتی، که دولت نقش توزیع‌کنندگی رانت حاصل از درآمد نفت را ایفا می‌کند و به درآمدی متکی است که مستقل از جامعه و گردش اقتصادی آن است، این مردم هستند که بر سر سفره دولت می‌نشینند و صدقه‌گیر دولت هستند و یا دولت به دنبال آن است که بخشی از متاع انحصاری خود را بر سر سفره مردم برساند.

در یک کشور غیرمتکی به منابع طبیعی ثروتمند شدن دولت مستلزم ثروتمند شدن جامعه است. اما فریبی دولت‌های نفتی مستقل از جامعه است و لذا افزایش ثروت و درآمد ناشی از نفت می‌تواند مانع توسعه نهادهای نوین و مدرن شدن جامعه شود چرا که دولت خود را نیازمند به توسعه این نهادها حس نمی‌کند. این معنا را در مقایسه میان وضعیت کشورهای نفت خیز خاورمیانه و روند توسعه‌ی برخی از کشورهای شرق آسیا به خوبی می‌توان ملاحظه نمود.

درآمدهای نفتی درآمد ارزی است و دولتی که اتکای اصلی بوجهی آن به نفت است، تنها نیازمند ارز نیست. فرایند تبدیل بیش از حد ارز خارجی به ریال داخلی در شرایطی که ساختار تولیدی و تعاملات تجاری و اقتصادی خارجی کشور توسعه نیافته است، به هر حال فرایندی تورم‌زا خواهد بود. در شرایطی که زنجیره‌ای از مشکلات اقتصادی و

اجتماعی و بین‌المللی بر سر راه تولیدکنندگان کالاها قابل تجارت در عرصه بین‌المللی و سرمایه‌گذاری‌های جدید تولیدی وجود دارد، افزایش بی‌رویه واردات بیش از پیش به تولید این دسته از کالاها لطمه می‌زند و سرمایه‌ها به سمت تولید کالاها و خدمات غیر قابل تجارت در بازار بین‌المللی مانند ساختمان و مسکن حرکت می‌کند که این همان پدیده‌ی بیماری هلندی است و این بخش را با تورم فراینده روبه‌رو می‌کند.

درآمد حاصل از منابع طبیعی و نفت اصولاً یک رانت تلقی می‌شود چرا که ناشی از کار و تلاش و به ریسک انداختن سرمایه و تولید نیست بلکه حاصل از یک امتیاز طبیعی است که برخی از کشورها دارند و برخی دیگر ندارند. رانت در اقتصاد پدیده‌ای مضموم و ضد تولید است. هر چه رانت در یک اقتصاد بیشتر باشد و همه در تلاش چنگ اندازی به آن باشند، بنیان‌های تولیدی و تلاش در کشور شکل نمی‌گیرد.

تورم فراینده بیشترین فشار را بر گروه‌ی اقشار پایین درآمدی و ضعیف وارد می‌کند؛ اما این اقشار فرصت بسیار کمتری برای جذب رانت‌های نفتی دارند. بنابراین برخورد بی‌بندوبارانه با درآمدهای افزایش یافته نفتی، وضعیت توزیع درآمدی جامعه را نیز بدتر کرده و عدالت اجتماعی را تضعیف می‌کند.

در شرایط افزایش قیمت‌های نفت، پول نفت و هزینه کرد آن می‌تواند به پوششی برای ناکارایی‌های دولت تبدیل شود. مدیران دولتی ممکن است به این جهت بگریند که همه چیز را با پرداخت بیشتر حل کنند و این گرایش آثار مطلوبی را بر توان‌مندی دولت برجای خواهد گذاشت.

افزایش درآمدهای نفتی انتظارات مردم را افزایش می‌دهد و این مساله کار را بر دولت دشوارتر می‌کند. فاصله‌ی بین انتظارات مردم و میزان تحقق انتظارات، بحران بالقوه و حتی شاید بالفعل است اگر دولتی آگاه از بیماری‌هایی که مذکور افتاد باشد و با درآمدهای نفتی محتاطانه برخورد نماید، طبعاً باید در جهت تعدیل این انتظارات تلاش کند اما اگر خود دولت نیز دچار توهم پول و توانایی مالی شود و انتظارات مردم و مصرف را دامن بزند، انتظارات افزایش یافته در کنار کارایی کاهش یافته که دلایل آن ذکر شد، بحران را تشدید خواهد نمود و تلاوم و تشدید بحران می‌تواند کشور را به شرایطی غیر قابل برگشت بکشاند.

توجه دقیق به آنچه ذکر شد و نیز آفات بیشتری که مجال ذکر آن نیست، این نتیجه‌ی قطعی را به ذهن متبادر می‌کند که درآمدهای افزایش یافته نفت نباید وارد اقتصاد کشور شود. بنابراین صحبت از اینکه این درآمدها بهتر است در کجای اقتصاد هزینه شود، انحرافی به نظر می‌رسد.

باور صاحب این قلم بر این است که حتی اعطای وام به سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی که در مکانیزم صندوق ذخیره ارزی ایران پیش بینی شده است نیز انتخاب درستی نیست؛ زیرا در شرایط نابسامانی‌های اقتصادی که ذکر شد، این وام‌ها نیز عملاً به مسیرهای و مجاری دیگری می‌روند و یا در قالب پوشش‌های پیچیده، موجب بزرگ شدن بیشتر بنگاه‌های شتر مرغی اما در حقیقت دولتی می‌شوند. بررسی عملکرد دیگر دولت‌هایی که در کنترل این آفت و تهدید اقتصادی موفق بوده‌اند نیز نشان می‌دهد که بخش اعظم این درآمدها را وارد اقتصاد داخلی نکرده‌اند. اما اینکه این درآمدها در خارج از اقتصاد چگونه نگهداری شوند و احیاناً در چه اموری سرمایه‌گذاری شوند، می‌تواند مورد بحث و بررسی اقتصاددانان قرار گیرد.

شاید البته به شرط اینکه شرایط و اوضاع بین‌المللی و سیاست خارجی کشور اجازه دهد، یکی از راه‌کارهای قابل بررسی این باشد که درآمدهای اضافی نفت صرف سرمایه‌گذاری خارجی در اموری شود که خلاءهای صنعت و اقتصاد داخلی و حلقه‌های مفقوده‌ی آن را کامل می‌کند. نکته پایانی این که در شرایط برخورد بی‌بندوبارانه با درآمد نفت و دامن زدن به تقاضاهای مصرفی و لطمه زدن بیش از پیش به ساختارهای تولیدی، اگر به دنبال یک دوران بالابودن قیمت، یک شوک معکوس کاهشی اتفاق بیفتد، نتایج آن فاجعه بار خواهد بود.

تجربه نشان داده است که در دوران‌های افزایش قیمت نفت، بخش نفت ممکن است مورد بیشترین بی‌توجهی قرار گیرد. درآمد عظیمی که این بخش به اقتصاد کشور تقدیم می‌کند، دولت را نسبت به نابسامانی‌های درونی و سرمایه‌گذاری‌های مورد نیاز این بخش دچار غفلت می‌کند و آثار و تبعات این غفلت در بلندمدت ظهور و بروز می‌یابد. و اگر آن شوک معکوس کاهشی که مذکور افتاد با این آثار و تبعات هم‌زمان شود، مشکلات بیشتر خواهد شد.

